

# نماد پرهیزکاری و اخلاص...

سید محمد رضا طباطبائی

را پرداخت می‌نمود.

نظر به روحیه خاصی که داشت و از مطرح شدن در بین اشخاص طفره می‌رفت، سرپرستی و مدیریت مدرسه منتظره (حقانی) برایش کار سخت و سنگینی بود. این جمله را مکرر از او شنیدم که می‌فرمود: «اگر روزی بیاید که من احساس کنم وظیفه ادامه این کار را ندارم، آن روز را برای خود جشن خواهم گرفت»، اما چون کاری را وظیفه خود می‌دانست، آن را با جدیت و پشتکار و صرف‌ناپذیری انجام می‌داد. گاه می‌شد که استاد شهید قبل از طلوع آفتاب به مدرسه می‌آمد و گاه شب‌ها تا نزدیک نیمه شب به کار مشغول بود. او بیشتر و با تمام کارهایی را که یک یا چند کارمند ساده و معمولی می‌توانستند انجام دهند، خود انجام می‌داد. از هر قلم و برگ کاغذی حداکثر استفاده را می‌کرد و غالباً یادداشت‌های موفقی را با مداد می‌نوشت تا پس از رفع نیاز بتواند آن را پاک و از کاغذ آن مجدداً استفاده کند. هنگام غروب و حتی شب‌ها اگر مشغول نوشتن نبود و با کسی صحبت می‌کرد، از روشن کردن چراغ و مصرف برق خودداری می‌کرد و هنگامی که مدرسه مجرب به سیستم شوفاژ شده بود، از باز کردن شوفاژ اتاق خودداری می‌کرد.

شاید بتوان گفت که وی نوشته‌های که با نام خدا شروع نشده باشد ندارد، هر چند آن نوشته به صورت یادداشت چند کلمه‌ای باشد. از پدرش نقل می‌کرد که آن مرحوم حتی جزوات و نوشته‌های کمونیست‌ها را که مطالعه می‌کرد، ابتدا نام خدا را بالای آن می‌نوشت. استاد آنچه را که وظیفه خود تشخیص می‌داد، در انجام آن تعهد عجیبی داشت و هر چند آن عمل برای او مشکل و یا در بردارنده مشکلات می‌بود، به توجهات نفس هرگز تن در نمی‌داد. یک سال هنگام برگزاری امتحانات که حضور خود را در مدرسه لازم می‌دید، در نهاره از جهات مالی مسائلی برایش پیش آمد و وضع چنان بود که با مسافرت یکی دو روزه می‌توانست از بروز خسارت‌های عمده مالی جلوگیری کند، اما خسارت سنگینی را پذیرفت و کار را برای اندک مدتی هم ترک نکرد.

هر کس با استاد آشنا می‌شد، خیلی زود او را شخصی هدفدار و کسی می‌یافت که از تمام امکانات زندگی خود برای رسیدن به هدف استفاده می‌کند. او نوعاً از برخورد‌های زودگذر با اشخاص و فرصت‌های آنی نیز به‌نجوی در جهت هدف مقدس خویش استفاده می‌کرد. هدف او تربیت نفوس و گشاندن استعدادها به صراط مستقیم و عبودیت الهی بود و تلاش او در این راه، تلاشی عاشقانه بود که با معیارهای عادی تطبیق نمی‌کرد.

استاد را در سمت دادستانی کل انقلاب به این وصف شناختند که در ازجای کارها به اشخاص، سماجت و اصرار نمی‌کند، اما در کار فرهنگی و علمی مدرسه، خصوصاً دعوت اساتید لایق و عالی‌رتبه تا می‌توانست تلاش و همیشه بهترین اساتید را برای تدریس در مدرسه دعوت می‌کرد و معلوم است که دستیابی به اساتید بزرگ، آن هم برای دروس سطح پایین چقدر دشوار بود. حضرت استاد خنزر علی، یک روز در درس اصول الفقه به مناسبتی فرمودند: «امروز تقاضا نسبت به من برای تدریس دروس سطح بالا زیاد است، اما به جهت وظایف و مسئولیت‌های دیگری که دارم قبول نمی‌کنم و این درس را برای شما از این جهت قبول کردم که آقای قدوسی درخواست کرده‌اند و اگر این مرد بگوید شرح امثله (ابتدائی‌ترین درس حوزه) را در این مدرسه تدریس کنم، چنین خواهیم کرد و آن را وظیفه خود خواهیم دانست».

استاد شهید دروسی را که کمتر برای آن استاد یافت می‌شد، خود به عهده می‌گرفت، مثل رساله توضیح المسائل و گلستان سعدی و چه موشکافی‌ها و دقت‌ها که در همین درس‌ها به خرج می‌داد. مفاهیمی چون مشهور شدن بین مردم، مرید و هوادار داشتن، ریاست، تقدم و تاخر و امثال اینها چیزی بود که استاد به آنها می‌خندید و اگر می‌دید کسی از روحانیون گرفتار این اوهام است، جدا رنج می‌برد، با این وصف می‌فرمود: «گاهی وظیفه انسانی

۱۴ سال، ظاهراً هیچ‌کدام موفق به بوسیدن دست ایشان نشدند. هرگاه کسی قصد بوسیدن دست او را می‌کرد، با قدرت جسمی خاصی که داشت از این کار ممانعت می‌نمود.

در سلام کردن تقدم می‌جست و در عبور از معابر، همراهان خود را جلو می‌انداخت. هنگامی که به مجلسی وارد می‌شد و در آن مجلس جایی برای خواص و جایی برای دیگران مقرر کرده بودند، سعی می‌کرد در بین افراد عادی بنشیند و حتی اصرار و تعارفات نمی‌توانست او را به صدر مجلس بکشاند. ایشان حتی از امامت جماعت اجتناب می‌کرد و شاگردان ایشان جز در موارد نادری نتوانستند به او اقتدا کنند. یک بار در اواخر عمر شریفش در جلسه‌ای، با اشاره به افرادی که سابقه تحصیل در حوزه‌های علمیه را هم داشتند و نیل به مقاماتی برای آنها تصور می‌رفت و متأسفانه در گردونه انقلاب ناخلصی خود را نشان دادند و خود را مطرود خلق و خالق نمودند، از ایشان سؤال شد که به نظر شما وجه مشترک بین این افراد چیست؟ ایشان پس از تأمل مختصری فرمود: «ظاهراً غالب این افراد کسانی بودند که بی‌ارزشی مقامات ظاهری برایشان حل نشده بود». و این جواب مختصر را آن چنان از روی صدق و اعتقاد بیان کرد که به اندازه یک کتاب، به شنونده درس آموخت و در عمق جان او نفوذ کرد.

استاد شهید در کیفیت لباس پوشیدن و اصلاح سروصورت نیز به این مسئله توجه داشت و ظاهر خود را مانند طلاب معمولی می‌آراست. فرزند ایشان در این زمینه می‌گفت: «پدرم دقت خاصی داشت که حجم عمامه‌اش بزرگ نباشد و محاسنش از حد خاصی بلندتر نشود». با توجه به این خصلت استاد می‌توان دریافت که وی از پذیرش مقاماتی چون دادستانی کل انقلاب و عضویت شورای عالی قضائی تا چه حد در فشار روحی بوده است.

## ح- تعهد و تقوی:

تقوی استوار و تعهد خلل‌ناپذیر چیزی بود که هر کس با استاد آشنا می‌شد، او را به این وصف می‌شناخت و راستی که چه مواظبت‌ها، دقت‌ها و موشکافی‌هایی که در این امر داشت. ترک واجب و ارتکاب حرام را برای مومن محال می‌دانست و به مستحبات و مکروهات بسیار اهمیت می‌داد. نماز شب را برای روحانی لازم می‌دانست. یک شب در مسجد گوهرشاد با نگرانی خاصی فرمود: «برایم بسیار ناگوار و غیرمنتظره بود که شنیدم

بروچردی به آن تصریح فرموده‌اند.

استاد شهید می‌فرمود پدرم که با هشیاری و دقت خاصی مسائل را بررسی و تعقیب می‌کرد، در مسئله مشروطیت خیلی زود فهمید که قضیه، قضیه اسلام و آزادی نیست و دست دیگری در کار است و چون اقدامات او در جهت رساندن اطلاعات خود به مرحوم آیت‌الله آخوند خراسانی که طرفدار مشروطیت بود، مخالفت با ایشان تلقی می‌شد و وی این مسئله را جائز نمی‌دانست، با این جریان کجدار و مریز رفتار کرد و از سال ۱۳۱۵ تا آخر عمر (۱۳۴۲ش) در راه به روی خود بست و گوشه‌نشینی کامل اختیار کرد. استاد در این زمینه داستان‌های جالبی از برخورد شجاعانه و جسورانه پدر به حکام وقت، خصوصاً جلادان رضاخانی که او را برای تأیید حکومت وی، تحت فشار قرار می‌دادند، نقل می‌کرد.

## ب- بی‌بازی از مقام و جاه:

استاد شهید جدا از جاه و مقام ظاهری بی‌باز بود و این خصلت را با برخورد‌های اولیه و خیلی زود می‌توانست در او ببیند. او شدیداً از اینکه محور قوم و گروه و دسته‌ای باشد و افراد دور او جمع شوند و نزد او رفت و آمد کنند، منزجر بود و از هر چیزی که او را به این وادی می‌کشاند، دوری می‌کرد. به یاد دارم در اولین عید پس از تصدی ایشان در مدرسه منتظره، جمعی از طلاب مدرسه برای عرض تبریک به منزل ایشان رفتند و این اولین بار و شاید آخرین بار هم بود و سپس از آن در چنین مواقعی، قبلاً منزل را ترک می‌کرد. شاگردان ایشان در مدرسه منتظره در طول مدت

**شهید علی قدوسی، بدون شک یکی از این منابع نور و معادن کمال و فضیلت، مظلوم زیست و در پی شهادت نیز همچنان مظلوم ماند، زیرا عمق فضائل، وسعت کمالات، قوت نفس و بلندی روح او برای بسیاری ناشناخته ماند است و با تأسف، اقدام شایسته‌ای در شناساندن این ارزش‌های والای انسانی انجام ندادیم و این در واقع ظلمی است که ما به خود می‌کنیم.**



برخوردار بود و از روان‌شناسی و قیافه‌شناسی نیز بهره داشت. با یک برخورد ملاقات، طرف را خوب می‌شناخت و غالب پیش‌بینی‌هایش درباره افراد درست از آب در می‌آمد. حافظه‌اش بسیار قوی و قدرتش بر کار علمی زیاد بود و به کارهای علمی و تحقیقاتی علاقه بسیار داشت و به همین دلیل، اشتغالات غیر علمی، برای او سنگین و ناگوار بود، لکن او بنده خالص خدا بود و آنچه را که وظیفه خود تشخیص می‌داد مثل دادستانی کل انقلاب - بدون اهمال انجام می‌داد و مبنای اصلی زندگی او همین بود:

#### ط- عشق به شهادت:

شهید قدوسی به راستی عاشق شهادت بود و از هنگام شروع نهضت اسلامی امام خمینی (ره)، با آمادگی برای شهادت، فعالانه وارد میدان مبارزه شد و به انتظار شهادت نشست. در سال‌های اخیر و خصوصاً پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به صورت علنی و رسمی و با تمام توان در خدمت انقلاب بود و پس از جریان ۷ تیر و شهادت یار دیرین و هم‌رزم صمیمی‌اش، شهید مظلوم آیت‌الله بهشتی در انتظار شهادت بود. او از اینکه در آن جمع نبوده و آن سعادت شامل حال او نشده بود، اظهار تأسف و شکوه و این رستگاری عظیم را برای خود آرزو می‌کرد. در روزهای آخر عمر شریفش از حالت طبیعی خارج شده بود و همچون عاشقی که او را به محضر یار می‌برد، به شور و هیجان افتاده بود. از تمام مسائل دنیایی بریده بود و هر لحظه آماده شهادت بود. در چند روز آخر در ششادی و شوق و سرحالی زایدالوصفی به سر می‌برد و این

**هرگاه کسی قصد بوسیدن دست او را می‌کرد، با قدرت جسمی خاصی که داشت از این کار ممانعت می‌نمود. در سلام کردن تقدم می‌جست و در عبور از معابر، همراهان خود را جلو می‌انداخت. هنگامی که به مجلسی وارد می‌شد و در آن مجلس جایی برای خواص و جانی برای دیگران مقرر کرده بودند، سعی می‌کرد در بین افراد عادی بنشیند. از امامت جماعت اجتناب می‌کرد و شاگردان ایشان جز در موارد نادری نتوانستند به او اقتدا کنند.**

حالاتی بود که شاید کسی در تمام عمر از او ندیده بود. سرانجام در صبحگاه ۱۴ شهریور ۱۳۸۰ به دست پلید عاملان امریکا به آرزوی خود رسید و ما را اگر گوش شنوائی بود، نغمه جان‌سوز او را در آن حال می‌شنیدیم که چون مولای علی (ع) می‌گفت:

«فزت ورب‌الکعبه»  
در مسلح عشق جز نکو را نکشند  
رویه‌صفتان زشت‌خورا نکشند  
گر عاشق صادق زکشتن مهراس  
مرده است هر آنکه او را نکشند

بزرگان و واتادی چون علامه طباطبائی (ره) جمع می‌شدند. در این مجلس و هر مجلس روضه دیگری همین که خواندن مصائب اهل بیت (ع) شروع می‌شد، گریه شدید استاد نیز شروع می‌شد. تابستان‌هایی که به مشهد مشرف می‌شد، افلا روزی یک بار به زیارت امام هشتم (ع) می‌رفت و در پیش روی مبارک، زیارت جامعه کبیره را از حفظ و با چشم‌گریان و با توجهی خاص می‌خواند، به طوری که منظره حال و توجه او برای هر کسی که دیده باشد فراموش‌ناشدنی است. به حضرت ولی عصر (عج) ارادت مخصوصی داشت و پیوسته می‌فرمود: «ما باید حضرتش را که صاحب امر ماست، در همه امور و شئون خود حاضر و ناظر بدانیم». درس‌های اخلاقی پرشور و نافذ استاد جای خود را دارد و با این مختصر نمی‌توان آن را توصیف کرد. او در غالب این درس‌ها خود اشک می‌ریخت و حاضرین را به گریه می‌انداخت.

شهید قدوسی با اهل معنی سروسری داشت، با آنها که بدن‌هایشان در میان ما مردم است و دل و جان‌شان به جای دیگری متصل و او این معنی را در کتمان کامل نگه می‌داشت. او در این باب اهل نظر و تشخیص بود و مدعی کاذب را که متأسفانه زیاد است، زود می‌شناخت. ایشان در یکی از سفرهایش به مشهد مقدس متوجه می‌شود که یکی از خیال‌پردازان مدعی، عده‌ای افراد ساده‌لوح را دور خود جمع کرده است و خود و آنها را فریب می‌دهد. استاد که ظاهری ساده و معمولی داشت، خود را در جمع آنها داخل می‌کند و پس از چند جلسه که وضع آن شخص را خوب به دست می‌آورد، شروع به بحث و سؤال می‌کند. پس از اندکی، آن شخص متوجه می‌شود که لو رفته است و از آن پس بساط خود را جمع می‌کند و از ارادتمندان استاد می‌شود.

#### ز- اخلاق و فضائل:

استاد شهید قدوسی معدنی از کمالات و فضائل و شخصی خودساخته بود. او قوای حیوانی خود را خوب مهار کرده بود و بر نفس خود تسلط کامل داشت. در مدت ۱۵ سالی که با ایشان تماس داشتیم، حتی یک مورد عصبانیت از ایشان ندیدیم. او نه تنها ذره‌ای حسد نداشت، بلکه از شنیدن و دیدن کمالات دیگران خوشحال می‌شد. بسیار شجاع و با شهامت بود و در یورش‌های وحشیانه‌ای که هر چند وقت یک بار، قوای امنیتی شاه معدم به مدرسه داشتند، او از جای خود تکان نمی‌خورد و آنها را به هیچ می‌گرفت. یک بار هنگامی که ایشان در کلاس درس اخلاق مشغول موعظه بود، ماموران به مدرسه هجوم آوردند و شخصی را نزد استاد فرستادند که فوری بیایند با شما کار داریم، ایشان فرمود: «بگوئید اگر با من کار دارید، باید همان جا بایستد تا من کارم تمام شود». و چنین هم شد. یک بار که رئیس شهرداری وقت قم و رئیس سساوک و عده‌ای از مامورین برای تفتیش به منزل ایشان می‌روند و کارشان طولانی می‌شود، مطالبه ناهار می‌کنند. ایشان می‌فرمایند: «من به شما غذا نمی‌دهم» و نداده بود.

به مقتضای همین فضائل نفسانی، استاد شهید از پیشقراولان انقلاب اسلامی و از یاران نزدیک و با وفای امام بود. او از سال ۴۲ (شروع نهضت اسلامی) بارها دستگیر شد و مدت‌ها در زندان به سر برد. گرچه از سال ۴۵ به بعد، به علت مسئولیت بزرگش در مدرسه منتظر به و با این امید که مدرسه بتواند پایگاهی برای انقلاب باشد و چنین هم شد. برای جلوگیری از به هم خوردن آن و به صلاح‌دید جامعه مدرسین، با اینکه ایشان در امور و تصمیم‌گیری‌ها دخالت کامل داشت، نامش کمتر مطرح می‌شد. شهید قدوسی به آداب اجتماعی و مسائل تربیتی اهمیت زیادی می‌داد. بسیار متین، مؤدب و رعایت‌کننده اخلاقیات اسلام بود. در عین حال که متواضع بود و دوستانه برخورد می‌کرد، وقار و هیبت خاصی داشت و خداوند متعال محبت او را در دل‌ها قرار داده بود. او در برابر مشکلات بسیار صبور و با تحمل بود. ما کم و بیش در جریان برخی از مشکلات و گرفتاری‌های ایشان بودیم و می‌دیدیم چگونه چون کوه استوار و پابرجاست. در جریان شهادت جوان برومند و بالیقش مرحوم محمد حسن (محمود) قدوسی خم به ابرو نیارود و چون خانواده محترمش خواسته بودند به این مناسبت مجلس روضه‌ای در منزل برگزار کنند، اجازه نداده و فرموده بود: «شما می‌خواهید به این عنوان برای خودتان گریه کنید».

**ح- هوش و استعداد:**  
استاد شهید قدوسی، از هوش و استعداد و ذکاوت فوق‌العاده‌ای

این می‌شود که موقعیتی را به دست آورد و یا در حفظ موقعیت خود بکوشد. و به جمله‌ای که در یکی از دعاها ماه رمضان است، تمثیل می‌جست که می‌فرماید: «سالک ان تکرمنی بهوان من شئت من خلک و لا تهنی بکرامه احد من اولیائک» و راستی که هوشیاری مثل هوشیاری خود آن مرحوم لازم است که انسان بتواند در پیچ و خم زندگی، راه را از بیراه و وظیفه الهی را از هوی‌های نفسانی تمیز دهد.

#### د- اخلاص:

با اینکه اخلاص از تقوی جدا نیست، اما نظر به عنایت خاصی که استاد به این مسئله داشت، شایسته است آن را به عنوان یکی دیگر از ویژگی‌های او ذکر کنیم. با اطمینان می‌توان گفت مرحوم قدوسی در زندگی‌اش کلمه‌ای را به اندازه کلمه «اخلاص» تکرار نکرده است. او ضمن تدریس و در درس اخلاق و در صحبت‌های خصوصی، پیوسته به اخلاص توصیه می‌کرد و به آن توجه می‌داد و در این باره، داستان‌ها از زندگی بزرگان و علما گذشته نقل می‌کرد. اخلاص امام امت را در راس صفات یادآور می‌فرمود: «من و شیفته عمق اخلاص رهبر بود. در امر مدرسه می‌فرمود: «من از خدا خواستم و پیوسته می‌خواهم به همه دست‌اندرکاران، اخلاص عنایت کند و اگر در نیت من بخواهد چیزی جز رضای حضرتش راه پیدا کند، مرا از ادامه این کار باز دارد».

#### ه- نظم و قاطعیت:

نظم شدید و نمونه استاد، زینبار خاص و عام بود. شاگردان ایشان اگر بگویند در مدت ۱۴ سال بهر مندی از مدیریت این مرد بزرگ، پنج دقیقه تاخیر و تخلف از وقت مقرر، از وی ندیده‌اند، سخن درستی است. او انضباطی بسیار دقیق داشت. مقررات موسسه‌ای که او بر آن اشراف داشت، می‌بایست کاملاً اجرا بشود و تخلف از ضوابط را از هیچ‌کس نمی‌پذیرفت. قاطعیت استاد و تقید او به ضوابط، وی را در نظر بعضی خشک و غیرمنعطف معرفی کرده بود و باید حقت داد که او در مقابل بی‌نظمی هیچ‌گونه انعطافی نداشت و این در حالی بود که می‌فرمود: «وضع قلبی من طوری است که اگر بچه پتیم یا پیرزن درماده‌ای را ببینم، دلم می‌خواهد در کنارش به گریه بنشینم». که در موارد بسیاری این رقت قلب و عاطفه شدید او برای ما نمودار شد.

هر کس با استاد آشنا شده بود، می‌دانست او در عمل به آنچه که وظیفه شرعی خود تشخیص می‌داد، ذره‌ای مجامله نمی‌کرد و اصرار و چانه زدن در مقابل او بی‌فایده بود. او در هر امری ابتدا جواب کار را به‌دقت می‌سنجید، سپس تصمیم می‌گرفت و پس از تصمیم وارد عمل می‌شد و این وقت بود که هیچ‌کس نمی‌توانست او را از ادامه کار باز دارد. ما دیدیم که در برخی از موارد، جمع محصلین مدرسه و حتی بعضی از اساتید خواستند نظر او را نسبت به امری تغییر دهند و نتوانستند. نمونه‌های این قاطعیت یکی و دو تا نیست.

#### و- عرفان و معنویت:

شهید قدوسی در عین حال که منضبط و مقرراتی بود، روحی لطیف و ذوقی سرشار داشت، گاه دیده شد که در اثناء شب و در تاریکی در دفتر مدرسه، رو به قبله نشسته است و با معبود و معشوق خود راز و نیاز دارد. ایشان می‌فرمود: «من از تماشای ماه سیر نمی‌شوم. یک شب در جوانی تا صبح نشستیم و ماه را تماشا کردم». علاوه بر اینکه خود نیز طبع شعر داشت و سرودهای خود را در دفتری جمع کرده بود، اشعار و غزلیات بسیاری را در حافظه قدرتمند خویش داشت. یک وقت به عنوان تاسف از صرف ناهجای وقت می‌فرمود: «تصمیم گرفتم شعر حفظ کنم و چنین کردم، به‌طوریکه کم بود شعری که جانی خوانده شود و من آن را از حفظ نباشم». بسیاری از خطبه‌های نهج‌البلاغه و حتی خطبه‌های طولانی را با تسلط کامل از حفظ داشت و احادیث دیگر و آیات شریفه قرآن را نیز. در برخوردهای شخصی و مسائل خصوصی، بیش از حد دوست و صمیمی بود. او برای دوستان و حتی شاگردانش، انیس، غمخوار و محرم‌راز بود و انسان در جلسات خصوصی با او که گاه شب تا صبح طول می‌کشید، احساس خستگی و افسردگی نمی‌کرد.

استاد شهید ارتباط و علاقه خاصی به اهل بیت عصمت علیهم‌السلام داشت. هر سال در ایام شهادت موسی بن جعفر (ع) در منزلش، مجلس روضه برگزار می‌کرد، مجلسی که در آن